

بسم الله الرحمن الرحيم

جلسه دهم ۹۸/۰۷ / ۰۸

موضوع: روش پاسخگویی به شبهات (۷) - مقایسه مقام علمی امیرالمؤمنین (سلام الله علیه) با «عمر بن خطاب»!

اعوذ بالله من الشيطان الرجيم بسم الله الرحمن الرحيم و به نستعين و هو خير ناصر و معين الحمد لله و الصلاة على رسول الله و على آله آل الله لاسيما على مولانا بقيه الله واللعن الدائم على اعدائهم اعداء الله إلى يوم لقاء الله.

پرسش:

ملاك متقدم و متأخر بودن علما در فقه و رجال به چه صورت است؟

پاسخ:

معمولا بزرگان ما، «شیخ طوسی» را مرز قرار داده اند و متأخر در «رجال»، شیخ طوسی «و من تأخر عن الشيخ الطوسی» را متأخرین می گویند. «شیخ طوسی و من تقدم» متقدمین می شوند. در «فقه» «علامه حلی و استادش مرز متقدمین و متأخرین هستند».

پرسش:

خودشان متقدم هستند و یا متأخر؟

پاسخ:

بعضی ها متقدم می شمارند و بعضی ها متأخر می شمارند. استاد علامه متوفای ۶۷۶ است. ولی خود «علامه» متوفای ۷۲۶ یعنی دو سال قبل از «ابن تیمیه» است. از اهل سنت «نووی» هم متوفای ۶۷۶ هجری است.

معمولاً بعضی از آقایان، این استاد و شاگرد را تارة جزء مقدمین می‌شمارند و بعضی‌ها جزء متأخرین می‌شمارند؛ ولی آنچه که در ذهن من است خود «علامه» با متأخرین است و استادش با متقدمین است. معمولاً این‌ها در مرز هستند، مرزها را در دو طرف حساب می‌کنند.

پرسش:

روایت وصیت حضرت امام حسین (علیه السلام) به حضرت زینب (سلام الله علیها) که می‌فرماید برای من گریه و زاری و بی‌تابی نکن، با روایات عزاداری چگونه قابل جمع است؟

پاسخ:

اولاً در آن موضوع سندی صحیحی برای من ثابت نشد، اضافه بر آن بحثی که در رابطه با حضرت زینب (سلام الله علیها) است معنای آن این نیست که ناراحتی و گریه و بی‌تابی نکن، منظور بحث‌های است که در زمان جاهلیت مطرح بوده که به خودشان لطمه می‌زدند و صورت‌شان را خراش می‌انداختند و خون جاری می‌کردند، مراد این است. نه عزاداری‌های رسمی که معمولاً زن‌ها به سر و صورت و سینه‌شان می‌زنند.

خود عایشه می‌گوید ما در رحلت پیامبر:

«أَلْتَدِمُ مَعَ النِّسَاءِ وَأَضْرِبُ وَجْهِي»

ما به سینه‌هایمان می‌کوبیدیم

مسند الإمام أحمد بن حنبل؛ اسم المؤلف: أحمد بن حنبل أبو عبدالله الشيباني الوفاة: ۲۴۱، دار النشر:

مؤسسة قرطبة - مصر، ج ۶، ص ۲۷۴

در آن زمان سینه زنی که نبود؛ یعنی همین‌طوری به سینه‌هایمان می‌کوبیدیم، اگر به این شکل باشد اشکالی ندارد؛ ولی اگر آنچه که در زمان جاهلیت بود که این‌ها خراش می‌انداختند و خون جاری می‌کردند و خودشان با

مشکلاتی مواجه می‌شدند، این شاید اشکال داشته باشد. همان‌طور که عرض کردم این روایت سندی صحیحی که ما بتوانیم به آن استناد کنیم ندارد.

اگر دوستان هم بررسی کنند خوب است. البته ما خیلی روی این روایت کار کردیم و جواب هم دادیم. اگر شما به سایت ولی عصر به شبهات عزادری مراجعه کنید، یکی از روایات همین است؛ چون وهابی‌ها علیه عزاداری به همین روایت استناد می‌کنند. ما هم جواب می‌دهیم اگر ملاک این باشد عایشه هم این‌طور عزاداری کرده است. می‌گویند عایشه بچه بوده، آقایان می‌گویند عایشه در سال سوم هجری نه ساله بوده و در زمان رحلت پیامبر هفده سالش بوده؛ آیا يك دختر و یا زن هفده ساله بچه است؟ و حال آن‌که حق این است که عایشه در زمان رحلت پیامبر بیست و هفت سالش بوده نه هفده سال!

این‌ها سن عایشه را کمتر می‌گویند تا يك فضیلتی برای عایشه درست کنند، که می‌گویند من بچه بودم و با عروسک‌هایم بازی می‌کردم، وقتی خانه پیامبر رفتم عروسک‌هایم را با خودم بردم!!

پرسش:

شاید توصیه حضرت امام حسین به حضرت زینب مسئله سیاسی بوده، شاید فرموده باشد که جلوی دشمن این کار را نکن!

پاسخ:

این‌که بحث سیاسی باشد خیلی بعید است، اولاً که ما برای این روایت باید سندی پیدا کنیم، چه آن باشد و چه زدن سر حضرت زینب به محمل باشد، همه به صورت مرسل نقل شده است.

پرسش:

اصلاً برای افرادی عادی هم کراهت دارد که این کارها را در عزاداری بکنند.

پاسخ:

لطمه زدنی که ضرری بر جسم وارد کند بله. یعنی لطمه‌های که منهی عنه است، این که ما روایت داریم و خود رسول اکرم هم می‌گوید در عزاداری‌ها تکلم نکنید به آن چه که در زمان جاهلیت تکلم می‌کردند؛ در آن زمان در مرگ یکی از عزیزان‌شان کفریاتی می‌گفتند، می‌گویند آن طوری عزاداری نکنید؛ ولی خود لطمه زدن را فقهای معاصر ما مثل «حاج آقای وحید» و... می‌گویند در عزاداری امام حسین انسان اگر بزند و خون هم جاری بشود هیچ اشکالی ندارد.

پرسش:

اصلا محرم در چه فصلی از سال بوده است؟

پاسخ:

محرم در فصل پاییز بوده، آخر تابستان و اول پاییز!

پرسش:

پس آن گرمای را که ذکر می‌کنند چطوری است؟

پاسخ:

«عراق» است! وقتی شما زمستان هم به «عراق» می‌روید در آن جا هوا گرم است، زمستان آن جا تقریباً شبیه تابستان «قم» است. شما اگر به «خوزستان» هم بروید به همین شکل است.

پرسش:

دارد که حضرت با سر نیزه در پشت خیمه‌ها چاهی حفر کرده بودند و آب داشتند.

پاسخ:

من تصور می‌کردم «حاج آقای پیشوایی» در کتاب سه جلدی «مقتل جامع» که نوشته بررسی سندی هم کرده و روایات صحیح را انتخاب کرده است. من در ماه محرم امسال، این کتاب را یک مروری کردم متوجه شدم ایشان هم به صورت گزینشی مطالب را آورده است؛ یعنی این که یک جا بررسی سندی بکند و تعارض و امثال این‌ها را دقت بکند متأسفانه نکرده است.

آن را که خودشان تشخیص دادند باید بیاورند را در این کتاب آوردند، نه آن که صحیح است! اگر روی مقتل یک کسی واقعا بیاید متمحض بشود، کسی که متخصص در «رجال» هم است بیاید قضایای مقتل را آن را که با عقل سازگاری دارد حداقلش این است، این‌ها را بیاورد و بزرگانی مثل «شیخ مفید رضوان الله تعالی علیه» و «سید مرتضی» و «سید ابن طاووس» و «ابن شهر آشوب» و دیگرانی که آورده‌اند این‌ها را ملاک قرار بدهند، کاری خوبی می‌شود.

از منابع اهل سنت هم آنچه که مطابق با مبانی شیعه است آن‌ها را هم بیاورد، این‌ها یک مقداری از بحث‌های پیچیده است، به ذهنم می‌رسد همان کتاب «نفس المهموم - مرحوم محدث قمی» خیلی بهتر از این کتابی است که جناب آقای «پیشوایی» نوشته است. این نظر من است البته ایشان زحمت زیاد کشیده است و الانصاف خیلی مطالب بکر، زیبا و عالی را آورده است.

«حاج آقای پیشوایی» جمع آوری خوبی کرده است و آن هم با هفت - هشت نفر از اساتید برجسته این کار را انجام داده است؛ ولی باز من به ذهنم می‌رسد وقتی که خودم بخوام مقتل را مطالعه کنم، «نفس المهموم - محدث قمی» را ترجیح می‌دهم. ایشان تلاش کرده مطالبی بیاورد که اگر کسی در ماه رمضان هم روزه خواند روزه‌اش باطل نشود!

ایشان تمام مصادر را هم ذکر کرده است به اضافه این که عربی بودن «نفس المهموم» هم يك حسن و امتیاز است، این‌ها مطالب عربی را خیلی کم آوردند، خود عبارت‌های عربی اولاً تأثیر گذاری بیشتری در روحیه‌ای مخاطب دارد، دیگر این که انسان متن عربی را می‌بیند چه بسا من برداشتی داشته باشم که آن آقای مترجم این برداشت را نداشته است.

انسان وقتی در مورد بعضی از الفاظ به لغت مراجعه می‌کند و بررسی می‌کند چه بسا معنی دیگری داشته باشد، و شاید مترجم فرصت این کار را نداشته است. و هرچه به ذهنش آمده همان را ترجمه کرده و آورده است.

آغاز بحث...

ما در بحث قواعد رجالی و ضوابط حدیثی عرض کردیم که ما باید تلاش کنیم از قراین و شواهد و طرقی که خود اهل سنت و یا بزرگان شیعه دارند، برای تصحیح و معتبر ساختن روایت استفاده کنیم. این که ما بیاییم با نظریات ابتدایی روایت را کنار بگذاریم، این دون شأن يك عالم و محقق است.

یکی از این‌ها بحث تقویت سندها نسبت به یکدیگر است که اگر يك روایت از سه طریق و یا پنج طریق آمد، این‌ها برای انسان اطمینان عقلایی می‌آورد که همچنین عبارتی از معصوم صادر شده است، مثل قضیه «رؤیت هلال» که يك نفر در «تبریز» می‌بیند، يك نفر در «خوزستان» می‌بیند و يك نفر در «مشهد» می‌بیند، دیدن همین سه نفر برای آدم اطمینان عقلایی می‌آورد.

مگر این که انسان احتمال تبانی بدهد که آن بحث دیگر و جدایی است، مادامی که انسان احتمال تبانی ندهد همین که از سه کانال نقل شود، کافی است و حال آن که تك تك این‌ها قطعا عادل هم نیستند، ما این‌ها را عادل نمی‌دانیم و شاهد عادل هم نیستند.

در مباحث روایی هم کلا به همین شکل است اگر ما دیدیم از سه طریق روایت از معصوم آمد، این خودش نشان می‌دهد که همچنین عبارتی از معصوم صادر شده است.

نکته بعدی برخوردی گزینشی است که اهل سنت با این قاعده دارند؛ وقتی که يك روایت مربوط به فضائل خلفاء است با سه طریق و یا چهار طریق آن جا می‌گوید: «يقوی بعضها بعضا» بلکه می‌گوید با سه طریق آمده روایت متواتر است. حالا این که به سه طریق و یا پنج طریق چطور تواتر را اثبات می‌کند الله اعلم!

ولی در رابطه با امیرالمؤمنین (سلام الله علیه) طور دیگر رفتار می‌کنند مثلا حدیث «أنا مدينة العلم وعلی بابها» هفده طریق دارد، این هفده طریق را هم یکی پس از دیگری تضعیف می‌کنند، می‌گویند جعلی و کذب است و آن عبارتهای که «ابن تیمیه» در این مورد دارد.

در این جا ما يك بحثی را باز کردیم که در رابطه با ورود به کل مباحث فقهی، کلامی، تفسیری و... به دردمان می‌خورد، آن چه که مهم است و ما باید روی آن کار کنیم و هر چه هم در این زمینه وقت بگذاریم ارزش دارد این است که راه به دست آوردن شریعت از طریق اهل سنت چیست و از طریق شیعه چیست؟

اگر ما روی این موضوعات صدها ساعت و هزار ساعت هم وقت بگذاریم ارزش دارد، ما می‌توانیم يك پایه‌ای اساسی برای کل ابواب فقهی، اصولی، کلامی و تفسیری مان در همه جا به کار ببریم و در بحث‌ها و مناظرات و پاسخ به شبهات و... هم می‌توانیم از این مبنا استفاده کنیم.

یکی از این موضوعات بحث مرجعیت علمی امیرالمؤمنین (سلام الله علیه) که در صدر ائمه (علیهم السلام) است و مرجعیت علمی صحابه است! اگر ما روی این دو بحث خوب کار کنیم و زحمت بکشیم و ببینیم در رابطه با مرجعیت علمی اهل بیت بویژه امیرالمؤمنین آن چه که خود اهل سنت از صحابه، یا از خلفاء آورده‌اند ما این‌ها را در يك طرف میز قرار بدهیم و از آن طرف هم سراغ صحابه می‌رویم.

ما کاری با «ابو هریره» و «انس» و امثال این‌ها هم نمی‌خواهیم داشته باشیم، توصیه من این است به مسئله خلفاء پردازیم؛ جایگاه علمی خلیفه اول، و خلیفه دوم؛ خلیفه سوم خیلی زیاد قابل بحث نیست، ملاک این دو نفر هستند.

ما بیایم جایگاه علمی این دو نفر را با جایگاه علمی امیر المؤمنین مقایسه کنیم و ببینیم اهل سنت چه آوردند؟ ما نه به عنوان یک شیعه و نه به عنوان یک سنی، بلکه به عنوان يك انسان بی‌طرف این دو تا منابع و مصادر را ببینیم و قضاوت کنیم.

در رابطه با امیر المؤمنین (سلام الله علیه) و همچنین در مورد جایگاه علمی خلفاء اگر آقایان به «سایت ولیعصر» مراجعه بکنند می‌بینند که ما خیلی مفصل کار کردیم. یکی از این بحث‌ها روایت: «انا مدينة العلم وعلی بابها» بود آوردیم.

بحث‌های دیگری که با سندهای صحیح وجود دارد، «احمد ابن حنبل» روایتی را در «مسند» می‌آورد با تحقیق «حمزه احمد زین» که آدم منصفی است برخلاف «شعیب الارنؤوط» که تقریباً آدم «ناصری» و خیلی مغرض و معاند است، خیلی از روایاتی که «حمزه احمد زین» تصحیح کرده، «ارنؤوط» این‌ها را تضعیف می‌کند، در جلد ۵ از نبی مکرم به صدیقه طاهره نقل می‌کند که حضرت فرمود:

«أني زوّجْتُكَ أقدَمَ أمتي سلماً وأكثَرَهُمُ علماً وأعظَمَهُمُ جِلماً»

مسند الإمام أحمد بن حنبل؛ اسم المؤلف: أحمد بن حنبل أبو عبدالله الشيباني الوفاة: ۲۴۱، دار النشر:

مؤسسة قرطبة - مصر، ج ۵، ص ۲۶

یعنی در میان امت «اکثر علماء» امیر المؤمنین است، «محقق» هم می‌گوید:

«إسناده حسن»

و آقایان هم قاعده دارند:

« الحسن كالصحيح في الاحتجاج »

حسن و صحيح هيچ تفاوتی در «احتجاج» ندارند.

قواعد التحديث من فنون مصطلح الحديث؛ اسم المؤلف: محمد جمال الدين القاسمي الوفاة: ۱۳۳۲ هـ،

دار النشر: دار الكتب العلمية - بيروت - ۱۳۹۹هـ - ۱۹۷۹م، الطبعة الأولى، ج ۱، ص ۱۰۶

آقای «هیثمی» متوفای ۸۰۷ در «مجمع الزوائد» جلد ۹ روایت «اکثرهم علماء» را می‌آورد می‌گوید:

«رواه أحمد والطبراني وفيه خالد بن طهمان وثقه أبو حاتم وغيره وبقيه رجاله ثقات»

مجمع الزوائد ومنبع الفوائد، اسم المؤلف: علي بن أبي بكر الهيثمي الوفاة: ۸۰۷، دار النشر: دار الريان

للترات/دار الكتاب العربي - القاهرة , بيروت - ۱۴۰۷، ج ۹، ص ۱۰۱

در بحث‌ها و مناظرات، نقل روایت ده درصد است، نود درصد تصحیح روایت است. مثل ۱۷ تا روایت ما برای «انا

مدينة العلم» می‌آورم این‌ها بلافاصله می‌گویند سند ضعیف است.

از آن طرف «زین الدین عراقی» که باز از استوانه‌های علمی اهل سنت است؛ که می‌گویند اهل سنت عیال سفره

این سه نفر هستند «ابن حجر عسقلانی»، «ذهبی»، «زین الدین عراقی» یعنی هر چه دارند از این سه نفر دارند.

ایشان هم در کتاب «المغنی عن حمل الأسفار» همین تعبیر را می‌آورد و می‌گوید «وإسناده صحيح!» این یک

نکته. این قسمت را ما ادامه می‌دهیم که حضرت امیر می‌گوید در سینه من علم جمع آمده.

از آن طرف در «الاستیعاب فی معرفة الاصحاب» جلد ۳، صفحه ۱۱۰۲ که البته چهار جلد است و شماره صفحاتش مسلسل است، یعنی جلد اول در صفحه ۷۰۰ تمام می‌شود جلد دوم از ۷۰۱ شروع می‌شود «سعید ابن مسیب» می‌گوید:

«كان عمر يتعوذ بالله من معضلة ليس لها أبو الحسن»

الاستیعاب فی معرفة الأصحاب، اسم المؤلف: يوسف بن عبد الله بن محمد بن عبد البر الوفاة: ۴۶۳، دار

النشر: دار الجيل - بيروت - ۱۴۱۲، الطبعة: الأولى، تحقيق: علي محمد البجاوي، ج ۳، ص ۱۱۰۲ و ۱۱۰۳

این روایتی است تقریباً متواتر؛ که عمر می‌گفت من به خدا پناه می‌برم یک مشکلی پیدا بشود که امیر المؤمنین در آن جا نباشد، باز ایشان می‌گویند: زن دیوانه‌ی که ۶ ماهه وضع حمل کرده بود، عمر می‌خواست او را سنگسار کند، امیر المؤمنین این آیه قرآن را برای او خواند:

(وَحَمْلُهُ وَفِصَالُهُ ثَلَاثُونَ شَهْرًا)

دوران حمل و از شیر بازگرفتنش سی ماه است

سوره احقاف (۴۶): آیه ۱۵

در ۶ ماهگی جنین کامل می‌شود، نوزاد در ۶ ماهگی و هم در ۹ ماهگی می‌تواند به دنیا بیاید. حضرت سید الشهداء (سلام الله علیه) ۶ ماهه به دنیا آمده؛ این روایت در میان آقایان قطعی است. که آن شاعر هم می‌گوید:

زبس شوق شهادت در سرش بود/ ره ۹ ماهه را ۶ ماهه پیمود!

روایت کاملش به این صورت است:

«وفى التى وضعت لسته أشهر فأراد عمر رجمها فقال له على إن الله تعالى يقول وحمله وفصاله ثلاثون

شهرًا...»

در این جا عمر گفت:

«فكان عمر يقول»

کلمه «کان» یعنی همواره و استمرار را می‌رساند:

«لولا على لهلك عمر»

الاستيعاب في معرفة الأصحاب، اسم المؤلف: يوسف بن عبد الله بن محمد بن عبد البر الوفاة: ٤٦٣، دار

النشر: دار الجيل - بيروت - ١٤١٢، الطبعة: الأولى تحقيق علي محمد البجاوي، ج ٣، ص ١١٠٢ و ١١٠٣

باز از «أذنية بن سلمة» دارد:

«أتيت عمر بن الخطاب فسألته من أين أعتمر»

از عمر پرسیدم از کجا من باید برای حج عمره احرام ببندم؟

«فقال إيت عليا فأسأله»

گفت: برو از علی سوال کن!

الاستيعاب في معرفة الأصحاب؛ اسم المؤلف: يوسف بن عبد الله بن محمد بن عبد البر الوفاة: ٤٦٣، دار

النشر: دار الجيل - بيروت - ١٤١٢، الطبعة: الأولى، تحقيق: علي محمد البجاوي، ج ٣، ص ١١٠٦

باز در «طبقات الفقهاء» دارد که امیرالمؤمنین (سلام الله علیه) با صحابه مشورت می‌کرد، عمر به علی گفت:

«أنت أعلمهم وأفضلهم»

طبقات الفقهاء؛ اسم المؤلف: إبراهيم بن علي بن يوسف الشيرازي أبو إسحاق الوفاة: ٤٧٦ ، دار النشر: دار

القلم - بيروت، تحقيق: خليل الميس، ج ١، ص ٢٣

در «طبقات كبرى» عمر به امير المؤمنين گفت:

«أنت خيرهم فتوى»

الطبقات الكبرى؛ اسم المؤلف: محمد بن سعد بن منيع أبو عبدالله البصري الزهري الوفاة: ٢٣٠، دار النشر:

دار صادر - بيروت، ج ٢، ص ٣٣٩.

سندش هم صد در صد صحیح است. در روایت دیگر مردی از مسئله ای از «معاویه» سوال کرد «معاویه گفت:

«سل عنها علي بن أبي طالب - رضي الله عنه - هو اعلم»

برو از علی سوال کن او اعلم است!

برگشت گفت: یا «معاویه»! من دوست دارم از تو سوال کنم، نمی‌خواهم از علی سوال کنم «معاویه» عصبانی شد

گفت: پیغمبر در رابطه با علی گفت:

«أنت مني بمنزلة هارون من موسى ' ولقد كان عمر بن الخطاب - رضي الله عنه - يسأله فيأخذ عنه»

معاویه گفت: عمر همواره از امير المؤمنين مسائل و احكام سوال می‌کرد و از او می‌گرفت «معاویه» از این مردی

که دوست نداشت برود از علی سوال کند گفت:

«لا أقام الله رجلك»

پاهایت بشکند و نابود بشوی

«ومحا اسمه من الديوان»

بحر الفوائد المشهور بمعاني الأخبار؛ اسم المؤلف: أبو بكر محمد بن أبي إسحاق الكلاباذي البخاري الوفاة:

٣٨٤ هـ، دار النشر: دار الكتب العلمية - بيروت / لبنان - ١٤٢٠هـ - ١٩٩٩م ، الطبعة : الأولى ، تحقيق :

محمد حسن محمد حسن إسماعيل، ج ١، ص ٣١٢

این بابا چون یک مقداری نسبت به امیر المؤمنین تکبر داشت، «معاویه» دستور داد اسم او را از یارانه‌ها حذف کردند؛ دیگر یارانه‌هایش قطع شد، بررسی هم نکردند که مستحق حذف بود و یا نبود!

پرسش:

«معاویه» می‌گوید برو از علی بپرس؟

پاسخ:

بله، این طوری دارد:

«جاء رجل إلى معاوية فسأله عن مسألة سل عنها علي بن أبي طالب - رضي الله عنه - هو اعلم»

درباره «عایشه» هم در «استیعاب» جلد ٣، صفحه ١١٠٤ دارد:

«قالت عائشة من أفتاكم بصوم عاشوراء قالوا على! قالت أما أنه لأعلم الناس بالسنة»

عایشه پرسید چه کسی احکام روزه عاشورا را می‌داند. گفتند علی! گفت: علی عالم‌ترین انسان‌ها به سنت است.

الاستیعاب في معرفة الأصحاب؛ اسم المؤلف: يوسف بن عبد الله بن محمد بن عبد البر الوفاة: ٤٦٣، دار

النشر: دار الجيل - بيروت - ١٤١٢، الطبعة: الأولى، تحقيق: علي محمد البجاوي، ج ٣، ص ١١٠٤

سندش هم بررسی شده و اشکالی ندارد. باز در جلد ۳، صفحه ۱۱۰۳ «شریح ابن هانی» از عایشه در رابطه با حکم مسح بر روی کفش سوال کرد، گفت:

«إیت علیا فَسَله»

برو از علی سوال کن!

الاستیعاب فی معرفة الأصحاب؛ اسم المؤلف: یوسف بن عبد الله بن محمد بن عبد البر الوفاة: ۴۶۳، دار

النشر: دار الجیل - بیروت - ۱۴۱۲، الطبعة: الأولى، تحقیق: علی محمد البجاوی، ج ۳، ص ۱۱۰۳

این روایت سندش صحیح است. این‌ها نشان می‌دهد بر این‌که از عمر و عایشه و از دیگر صحابه هم الی ماشاء الله ما داریم مردم وقتی از این‌ها از مسائل فقهی یا مسائل تفسیری سوال می‌کردند، این‌ها مردم را به امیر المؤمنین (سلام الله علیه) ارجاع می‌دادند.

ما از این طرف در مورد اعلم بودن امیر المؤمنین نسبت به بقیه صحابه و خلفاء از رسول اکرم، از عمر و از عایشه روایت داریم، که اجازه بدهید من یکی دو تای دیگر را عرض کنم بعد سراغ یکی از خلفاء می‌رویم و مقایسه کوتاهی انجام می‌دهیم.

«سعد ابن ابی وقاص» می‌گوید:

«ألم یکن أعلم الناس»

آیا علی، عالم‌ترین انسان‌ها نیست؟

داستان مفصل و شیرینی دارد که «سعد ابن ابی وقاص» داشت می‌رفت دید یک بنده خدای به امیر المؤمنین ناسزا می‌گوید، مردم هم اطرافش جمع شدند و تماشا می‌کنند؛ «سعد» گفت:

«يا هذا على ما تشتم علي بن أبي طالب»

ای فلانی چرا علی را ناسزا می‌گویی؟

«ألم يكن أول من أسلم ألم يكن أول من صلى مع رسول الله ألم يكن أزهدي الناس ألم يكن أعلم الناس»

بعد از آن گفت: «اللهم!» این نفرین «سعد ابن ابی وقاص» است خدایا:

«إن هذا يشتم وليا من أوليائك فلا تفرق هذا الجمع حتى تريهم قدرتك»

خدایا این جمعیت پراکنده نشود قدرت نمایی کن، به این مردی که دارد به علی ناسزا می‌گوید.

«قیس» می‌گوید به خدا قسم:

«ما تفرقنا حتى ساخت به دابته فرمته على هامته في تلك الأحجار فانفلق دماغه ومات»

در همان جمعی که ما بودیم اسب این مرد رم کرد او را روی سنگ‌ها به زمین زد، مغزش بیرون ریخت و همان‌جا به درک واصل شد.

این را هم «حاکم» می‌گوید:

«هذا حديث صحيح على شرط الشيخين»

المستدرک علی الصحیحین؛ اسم المؤلف: محمد بن عبدالله أبو عبدالله الحاكم النيسابوري الوفاة: ٤٠٥ هـ،

دار النشر: دار الكتب العلمية - بيروت - ١٤١١ هـ - ١٩٩٠ م ، الطبعة: الأولى ، تحقيق: مصطفى عبد القادر

عطا، ج ٣، ص ٥٧١

شما ببینید در «صحیح مسلم» و «صحیح بخاری» روایت است که «معاویه» وقتی به سب علی دستور می‌دهد که چرا علی را ناسزا نمی‌گویی؟ «سعد ابن ابی وقاص» است که می‌گوید من از پیغمبر سه چیز شنیدم که بعد از آن به علی ناسزا نخواهم گفت؛ این که فرمود:

« أَنْتَ مِنِّي بِمَنْزِلَةِ هَارُونَ مِنْ مُوسَى إِلَّا أَنَّهُ لَا نَبِيَّ بَعْدِي »

صحیح مسلم؛ اسم المؤلف: مسلم بن الحجاج أبو الحسين القشيري النيسابوري الوفاة: ۲۶۱، دار النشر:

دار إحياء التراث العربي - بيروت، تحقيق: محمد فؤاد عبد الباقي، ج ۴، ص ۱۸۷۰

قضیه آیه مباحله را مطرح می‌کند و کاملاً واضح است.

پرسش:

«سعد ابن ابی وقاص» مستجاب الدعوه بوده که نفرینش مستجاب شد؟

پاسخ:

بحث مستجاب الدعوه نیست، بحث سر این است که بعضی وقت‌ها یک حالت اضطراری برای انسان پیش می‌آید، دل آدم می‌شکند در همان دل شکستگی‌ها: «إِنَّ اللَّهَ عِنْدَ الْمُنْكَسِرَةِ الْقُلُوبِ»! یک حالتی برای آدم پیش می‌آید، عبارت «الم یکن» مشخص است عصبانی شده و داغ کرده و ناراحت شده در همان لحظه نفرین کرد نفرینش هم گرفت! شاید ده مورد دیگر نفرین کرده نفرینش نگرفته، آدم مستجاب الدعوه هم نیست!

پرسش:

این روایت صحیح است؟

پاسخ:

روایت از نظر آقایان صحیح است، ما کاری نداریم از نظر ما صحیح است یا نه؟ ما از باب قاعده الزام داریم این‌ها را مطرح می‌کنیم. برای ما آن‌چه که از امام صادق فرموده باشد روی چشم‌مان می‌گذارد، غیر از امام صادق، دیگران را از باب قاعده الزام مطرح می‌کنیم.

«ألزمهم بما ألزموا به أنفسهم»

الكافي (ط - دارالحدیث)؛ نویسنده: کلینی، محمد بن یعقوب بن اسحاق، ناشرو مصحح: دار الحدیث، ج ۹

؛ ص ۷۱۳

از آن باب نقل می‌کنیم و کاری نداریم که صحیح است یا صحیح نیست.

«عبدالله عمر» می‌گوید: ما هر وقت صحبت می‌کردیم همواره می‌گفتیم افضل اهل مدینه علی ابن ابیطالب است. از خود حضرت امیر، الی ماشاء الله روایت داریم؛ «عطا» از فقهای بنام اهل سنت است می‌گوید:

«قلت لعطاء كان في أصحاب رسول الله أحد أعلم من علي؟ قال لا والله ما أعلمه»

سوال کردند آیا در میان اصحاب رسول الله اعلم از علی هست؟ گفت به خدا قسم کسی اعلم از علی خبر ندارم!

الكتاب المصنف في الأحاديث والآثار، اسم المؤلف: أبو بكر عبد الله بن محمد بن أبي شيبعة الكوفي الوفاة: ۲۳۵، دار النشر: مكتبة الرشد - الرياض - ۱۴۰۹، الطبعة: الأولى، تحقيق: كمال يوسف الحوت، ج ۶، ص

۳۷۱

«شعبی» همین طور:

«ما أحد أعلم بما بين اللوحين من كتاب الله تعالى - بعد نبي الله - من علي بن أبي طالب»

شواهد التنزيل لقواعد التفضيل؛ تأليف: الحافظ الكبير عبيد الله بن أحمد المعروف بالحاكم الحسكاني؛

تحقيق وتعليق: الشيخ محمد باقر المحمودي؛ مؤسسة الطبع والنشر التابعة لوزارة الثقافة والارشاد

الاسلامي مجمع أحياء الثقافة، ج ١، ص ٤٩

و عبارتهای دیگر از «تفتازانی»، «عزالدين ايجی»؛ یا «سعيد ابن مسيب» که می گوید:

«لم يكن أحد من أصحاب النبي صلى الله عليه وسلم يقول سلوني الا علي بن أبي طالب»

فضائل الصحابة، اسم المؤلف: أحمد بن حنبل أبو عبد الله الشيباني الوفاة: ٢٤١، دار النشر: مؤسسة الرسالة

- بيروت - ١٤٠٣ - ١٩٨٣، الطبعة: الأولى، تحقيق: د. وصي الله محمد عباس، ج ٢، ص ٦٤٦

هیچ کدام از صحابه نگفتند «سلونی ان تفقدونی» هر چه می خواهید از من سوال کنید.

«نوی» می گوید:

«وسؤال كبار الصحابة له ورجوعهم إلى فتاويه وأقواله في المواطن الكثيرة والمسائل المعضلات مشهور»

تهذيب الأسماء واللغات، اسم المؤلف: محي الدين بن شرف النووي الوفاة: ٦٧٦ هـ ، دار النشر: دار الفكر

- بيروت - ١٩٩٦، الطبعة: الأولى، تحقيق: مكتب البحوث والدراسات، ج ١، ص ٣١٧

پرسش:

«تفتازانی» هم مطلبی دارد؟

پاسخ:

«تفتازانی» خیلی مفصل مطرح کرده است. هم «تفتازانی» و هم «عزالدين ایجی» بر این که امیر المؤمنین اعلم الناس بوده در آن هیچ شکی ندارند، البته در این مورد ما بیشتر می‌خواهیم با دوستان صحبت بکنیم من فقط یک مورد را می‌خواهم بیاورم

«شعبی» نقل می‌کند عمر ابن الخطاب منبر رفت و گفت: آی مردم در مهریه زنان تان غلو نکنید، اگر به من کسی خبر بدهد بیش از آن که رسول الله مهریه برای همسرانش قرار داده، کسی مهریه قرار داده، این‌ها را چنین و چنان می‌کنم؛ زنی از «قریش» بلند شد گفت:

يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ لِكِتَابِ اللَّهِ أَحَقُّ أَنْ يُتَّبَعَ أَمْ قَوْلُكَ؟

حرف خدا را قبول کنیم یا حرف تو را؟

گفت:

«كِتَابُ اللَّهِ! فَمَا ذَاكَ؟»

قضیه چیست؟

«قَالَتْ: نَهَيْتِ النَّاسَ أَنْ يَتَّعَلَّوْا فِي صِدَاقِ النِّسَاءِ، وَاللَّهُ تَعَالَى يَقُولُ فِي كِتَابِهِ: (وَآتَيْنَاكُمْ إِحْدَاهُنَّ

قِنْطَارًا فَلَا تَأْخُذُوا مِنْهُ شَيْئًا)»

«قنطار» به مبلغی می‌گویند که قابل شمارش نیست، ۱۰ هزار ۱۰ میلیون یا ۱۰۰ میلیون نه! «قنطار» یعنی هر چقدر بخواهید برای همسران تان مهریه قرار بدهید اشکالی ندارد؛ وقتی این آیه را این زن برای عمر خواند گفت:

«كُلُّ أَحَدٍ أَفْقَهُ مِنْ عُمَرَ مَرَّتَيْنِ أَوْ ثَلَاثًا»

جامع الاحاديث (الجامع الصغير وزوائده والجامع الكبير)؛ اسم المؤلف: الحافظ جلال الدين عبد الرحمن

السيوطي الوفاة: ١٩/جمادى الاولى / ٩١١هـ ، دار النشر: ج ١٤، ص ٢٧٢

«تفسير ابن كثير» همين را دارد، عمر گفت خدايا عمر را ببخش:

« كل الناس أفتة من عمر»

تفسير القرآن العظيم؛ اسم المؤلف: إسماعيل بن عمر بن كثير الدمشقي أبو الفداء الوفاة: ٧٧٤، دار النشر:

دار الفكر - بيروت - ١٤٠١، ج ١، ص ٤٦٨

«سخاوی» همين را نقل می کند بعد می گوید:

«سندہ جيد قوی»

«ماوردی» که هم از فقهاء و هم از متلکمین اهل سنت است، می گوید عمر گفت:

«كل الناس أفتة من عمر حتى امرأة»

زن ها هم از عمر فقيه تر هستند!

الحاوي الكبير في فقه مذهب الإمام الشافعي وهو شرح مختصر المزني؛ اسم المؤلف: علي بن محمد بن

حبيب الماوردي البصري الشافعي الوفاة: ٤٥، دار النشر: دار الكتب العلمية - بيروت - لبنان - ١٤١٩ هـ -

١٩٩٩ م ، الطبعة : الأولى، تحقيق: الشيخ علي محمد معوض - الشيخ عادل أحمد عبد الموجود، ج ٩، ص

٣٣١

«سرخسی» به همين شکل دارد. در کتاب «اللباب في علوم الكتاب» مال «ابو حفص حنبلی» است می گوید عمر

گفت:

«كلّ الناس أفتة منك يا عكر»

اللباب في علوم الكتاب؛ اسم المؤلف: أبو حفص عمر بن علي ابن عادل الدمشقي الحنبلي الوفاة: بعد ٨٨٠

هـ ، دار النشر: دار الكتب العلمية - بيروت / لبنان - ١٤١٩ هـ - ١٩٩٨ م ، الطبعة: الأولى، تحقيق : الشيخ

عادل أحمد عبد الموجود والشيخ علي محمد معوض، ج ٦، ص ٢٦٥

«عكر» هم يك عبارت خیلی زشتی است که خودش به خودش فحش داده ما ضامنش نیستیم.

«ابن قَیْم» همین طور دارد که عمر گفت:

«كُلُّ أَحَدٍ أَفْقُهُ مِنْ عُمَرَ حَتَّى النَّسَاءِ»

إعلام الموقعين عن رب العالمين؛ اسم المؤلف: أبو عبد الله شمس الدين محمد بن أبي بكر بن أيوب بن

سعد الزرعي الدمشقي الوفاة: ٧٥١ هـ ، دار النشر : دار الجيل - بيروت - ١٩٧٣ ، تحقيق: طه عبد الرؤوف

سعد، ج ٢، ص ٢٧١

«تفتازانی» دارد:

«كل الناس أفتة من عمر حتى المخدرات»

شرح المقاصد في علم الكلام؛ اسم المؤلف: سعد الدين مسعود بن عمر بن عبد الله التفتازاني الوفاة:

٧٩١ هـ ، دار النشر: دار المعارف النعمانية - باكستان - ١٤٠١ هـ - ١٩٨١ م ، الطبعة : الأولى، ج ٢، ص ٢٩٤

شاید بیش از ١٠٠ کتاب از کتاب های معتبر اهل سنت آورده اند که در برابر یک مسئله ای که عمر بیان کرد، و یک

زن آمد اعتراض کرد و خلیفه دوم اعتراف کرد: «كل الناس أفتة من عمر حتى النساء؛ حتى المخدرات حتى كذا

و حتى كذا...»

آیا انصاف است ما بیاییم مصدر تشریح‌مان را، علی را کنار بگذاریم و از این آقا بگیریم؟ اصلاً ما شیعه و سنی هم نه! یک آدم بی‌طرف می‌خواهد یک چیزی را به عنوان مصدر تشریح انتخاب نکند. عجیب است من تمام مفسرین و متکلمینی که این اشکال را جواب دادند را بررسی کردم؛ این را مرحوم «سید مرتضی» آنچه که در ذهنم است در «الشافی» آورده، «شیخ طوسی» در «تلخیص» آورده و «علامه حلی» در کتاب‌های مختلف آورده.

بعد از او همه بزرگان ما آورده‌اند و علم امیر المؤمنین را با علم این‌ها مقایسه کرده‌اند و به همین اعتراف خود خلیفه دوم استناد کردند. «کل الناس أقره من عمر حتی النساء؛ حتی المخدرات...»

«آلوسی» آمده جواب داده. نیامده روی اعتراف عمر اشکال وارد کند، من خیلی به حال «آلوسی» تأسف می‌خورم، آدم که آدم ملا و قوی است. می‌گوید:

«وأجیب بأن الآیة لیست نفا فی جواز إیتاء القنطار»

این دلیل بر این نیست که شما می‌توانید به اندازه یک قنطار یعنی مال کثیر به زبان امروزی بگوییم می‌خواهم ده میلیون سکه مهریه همسرم بکنم. می‌گوید این طوری نیست که این دلیل بر جواز باشد مثل این است که:

«فإنها علی حد قولك: إن جاءك زید وقد قتل أخاك فأعف عنه»

اگر «زید» برادرت را هم کشت او را عفو کن و بگذر!

«وهو لا یدل علی جواز قتل الأخ»

روح المعانی فی تفسیر القرآن العظیم والسبع المثانی ، اسم المؤلف: العلامة أبی الفضل شهاب الدین

السید محمود الألوسی البغدادی الوفاة: ۱۲۷۰هـ ، دار النشر : دار إحياء التراث العربی - بیروت، ج ۴، ص

حماقت را ببینید! می‌گوید اگر کسی برادرت را کشت عفو کن، این دلیل بر این نیست که می‌تواند برادرش را بکشد. نه آقا این می‌خواهد بگوید شما به قدری دایره عفو را گسترده کن ولو برادرت را هم کشته بود عفو کن! بحث «من قتل اخاک» نیست «ففعفوا عنه» مورد استناد است؛

«إن جاءك زيد وقد قتل أخاك»

آیا این دلیل بر این است که جواز قتل صادر می‌کند، این یک نوع واقعاً ابله‌ی است! بعد از آن می‌گوید:

«إعطاء الحلي وغيره لا بطريق المهر»

اعطاء زیور آلات و غیره و امثال این‌ها به طریق مهر نیست.

«بل بطريق الهبة»

اگر هم جایز باشد همچنین فرضاً ده میلیون سکه نه به عنوان مهر قرار بدهد، بلکه به عنوان هبه قرار بدهد، به عنوان هبه و هر چه که بوده خود خلیفه دوم می‌گوید من اشتباه کردم «اللهم غفرأ!»

«كلّ الناس أئفقه منك يا عكر»

اللباب في علوم الكتاب؛ اسم المؤلف: أبو حفص عمر بن علي ابن عادل الدمشقي الحنبلي الوفاة: بعد ۸۸۰

هـ، دار النشر: دار الكتب العلمية - بيروت / لبنان - ۱۴۱۹ هـ - ۱۹۹۸ م، الطبعة: الأولى، تحقيق: الشيخ

عادل أحمد عبد الموجود والشيخ علي محمد معوض، ج ۶، ص ۲۶۵

فحش آن‌چنانی که به خودش دارد می‌دهد، حالا «آلوسی» بعد از ۱۲۵۰-۱۲۶۰ سال ایشان متوفای ۱۲۷۰ است،

می‌خواهد این را توجیه کند؛ ای کاش توجیهش هم یک توجیه معقولی بود

یعنی در حقیقت «آلوسی» می‌گوید من فهمیدم ولی عمر نفهمیده؛ ولی این در حقیقت خود زنی است، شما ببینید
من نظر تمام مفسرین را درباره معنی «قنطار» آوردم؛ «بغوی» می‌گوید:

«(وَأْتَيْتُمْ إِحْدَاهُنَّ قِنْطَارًا) وَهُوَ الْمَالُ الْكَثِيرُ صَدَاقًا»

تفسیر البغوی، اسم المؤلف: البغوی الوفاة: ۵۱۶، دار النشر: دار المعرفة - بیروت، تحقیق: خالد عبد

الرحمن العک، ج ۱، ص ۴۰۹

نه به عنوان هبه!

«لا تقدير لأكثر الصداق»

برای مهریه هیچ حد و مرزی نیست!

تفسیر البغوی، اسم المؤلف: البغوی الوفاة: ۵۱۶، دار النشر: دار المعرفة - بیروت، تحقیق: خالد عبد

الرحمن العک، ج ۱، ص ۴۱۴

دلیل تان چیست؟ دلیل آیه شریفه است:

(وَأْتَيْتُمْ إِحْدَاهُنَّ قِنْطَارًا فَلَا تَأْخُذُوا مِنْهُ شَيْئًا)

و مال فراوانی (بعنوان مهر) به او پرداخته‌اید، چیزی از آن را پس نگیرید!

سوره نساء (۴) : آیه ۲۰

«ابو حیان اندلسی» به همین شکل دارد، دلیل است که غلو یعنی هرگونه توسعه و گسترده‌گی در مهریه می‌شود

انجام داد. «ابن عربی ناصبی» قرن ۶-۷ نه «ابن عربی عارف» که مال قرن ۴-۵ است ایشان هم، همین تعبیر

را مطرح می‌کند؛ «ابن قیم جوزیه» شاگرد «ابن تیمیه» می‌گوید:

«جَوَازُ الْمُغَالَةِ فِي الصِّدَاقِ فَذَكَرْتُهُ لِعُمَرَ فَأَعْتَرَفَ بِهِ»

إعلام الموقعين عن رب العالمين؛ اسم المؤلف: أبو عبد الله شمس الدين محمد بن أبي بكر بن أيوب بن

سعد الزرعي الدمشقي الوفاة: ٧٥١ هـ ، دار النشر: دار الجيل - بيروت - ١٩٧٣ ، تحقيق: طه عبد الرؤوف

سعد، ج ١، ص ٣٥٢

«ابن كثير دمشقي» شاگرد «ابن تیمیه»؛ یعنی شما به تمام کتاب‌های تفسیری مراجعه کنید آمدند گفتند عمر از این آیه اطلاعی نداشته و جاهل بوده که خدای عالم مغالات و گستردگی در مهر را اجازه داده، البته مشابه این را زیاد داریم که خود این‌ها اعتراف می‌کنند ما این حکم الهی را نمی‌دانستیم.

«ابن قیم جوزیه» در حدود ٥٠-٦٠ مورد اعتراف ابوبکر و اعتراف عمر بر جهل به احکام و جهل به آیات و قرآن را ردیف کرده است.

حالا ما چه کار کنیم؟ برویم از این آقا احکام‌مان را بگیریم یا از امیر المؤمنین بگیریم؟

«والسلام علیکم ورحمة الله»